

افسانهء زنده به گور کردن نوزادان دختر در عربستان

بیشگفتار

مورخان، مبلغان، و مفسران دروغ پرداز و افسانه ساز اسلامی، همواره این داستان نادرست و بی اساس را، تعمداً، به نحوی نوشته و شرح داده اند تا این تصور غلط و خلاف واقع در ذهن خواننده یا شنونده ایجاد شود که، مردم عربستان، از صدها یا دهها سال پیش از اسلام، آنچنان از داشتن دختر ننگ داشته اند که هرگاه زنی فرزند دختر به دنیا می آورده، آن نوزاد را بلافاصله به گور میکرده اند!

مردم عامی و نادان (و متأسفانه بسیاری افراد ظاهراً فهمیده و دانا!) نیز این افسانهء دروغی را باور کرده اند و فقط معدودی به این فکر افتاده اند که اگر این داستان حقیقت داشت، چگونه آن همه زن در زمان بعثت حضرت محمد در عربستان وجود داشته است؟

یکی از خصوصیات ساکنان عربستان، در دوران به اصطلاح جاهلیت، افتخار به ایل و عشیره و نیز به اجداد خود بوده و هر فرد از بچگی، اسامی تعدادی از اجداد خود، از پدر بزرگ به بالا، و نیز کارهای برجسته و قابل ذکر هر یک را، همواره با یادآوری مکرر، به یاد داشته است.

بطوری که میدانیم، شجره نامهء حضرت محمد تا حضرت آدم، هم اکنون در همه جا موجود میباشد که، اگرچه نه تمام آن، ولی، حد اقل تا سیزده یا چهاردهمین پشت، مورد تأیید اسلام شناسان خارجی نیز قرار دارد و اسامی اکثر افرادی که در این پشتها با حضرت محمد مشترک بوده اند و بسیاری دیگر از بزرگان قریش، با مختصر شرح حالی از آنان، در تاریخ موجود است.

اسامی و مختصر شرحی از زندگی بسیاری از بزرگان سایر قبایل عربستان در زمان حضرت محمد، و پیش از آن، و نیز شرح جنگهای قبيله ای که در آنجا رخ داده است همگی در تاریخهای اسلامی ثبت شده است و ما حتی یک مورد مستدل و منطقی نمیتوانیم پیدا نماییم که در یکی از قبایل عربستان دختری زنده به گور شده باشد.

با این ترتیب این سنوال پیش می آید که افسانهء زنده به گور کردن دختران از کجا پیدا شده است؟ در متن زیر به این پرسش بجا پاسخ مستدل داده خواهد شد:

داستان پیدا شدن افسانه

در آغاز از تمام خوانندگان گرامی، که دسترسی به اینترنت دارند و نیز دارای برنامهء زبان فارسی هستند، درخواست مینمایند که در محل آدرس یاب یکی از برنامه ها، مثلاً گوگل، یا یاهو، نام "قیس بن عاصم" را، به فارسی، تایپ نموده و کلید جستجو را کلیک نمایند.

در پاسخ شما دهها مطلب مختلف و گاه متضاد راجع به "قیس بن عاصم" بر صفحه مانیتور ظاهر خواهد شد، که اکثراً در ارتباط با "زنده به گور کردن دختران" و تأیید وجود این رسم شوم در عربستان میباشد ولی شما ضمن مرور آن مطالب مختلف متوجه خواهید شد که آغاز کننده این رسم نیز همین شخص بوده، که در خدمت حضرت محمد به نبوت آن حضرت ایمان آورده و ضمناً در مورد زنده به گور کردن هفت، یا نه، یا دوازده، و یا سیزده دختر خود نیز اعتراف کرده است.

آنوقت شما از همین مطالب تأییدآمیز "در مورد زنده به گور کردن دختران" به دروغ بودن آن داستان پی خواهید برد زیرا این فکر در شما به وجود خواهد آمد که اگر این رسم شوم، برای اولین بار، در دوران زندگی حضرت محمد، و توسط مردی معاصر با او، آغاز شده بوده است، پس نمیتواند کوچکترین ارتباط با مردمی داشته باشد که از قرنهای پیش از اسلام در عربستان زندگی میکردند!

در هر حال، چون تمام ماجراهایی که به پیدا شدن افسانه زنده به گور کردن دختران منجر شده، در دوران زندگی حضرت محمد آغاز شده و در ارتباط با آن حضرت ادامه یافته است، لذا بهتر آن دیده شد که آن ماجراها را در مسیر زمان و همراه با زندگی ایشان تعقیب نماییم:

تولد حضرت محمد

۵۷۰ میلادی (۵۲ سال پیش از هجرت) - در این سال که زمان پادشاهی انوشیروان دادگر بوده، گویا حضرت محمد متولد شده است.

انتصاب مُنذر بن نعمان به پادشاهی حیره

۵۸۰ میلادی (۴۲ سال پیش از هجرت) - در این تاریخ (که حضرت محمد ده ساله بوده) نعمان بن مُنذر از سوی هرمز پسر انوشیروان به پادشاهی و یا در حقیقت به حکمرانی "حیره" منصوب شده است.

آغاز جنگ چهارم فُجار

۵۹۰ میلادی (۳۲ سال پیش از هجرت) - احتمالاً در این تاریخ (که حضرت محمد ۲۰ ساله بوده) جنگ چهارم ساله فُجار (که به نُعمان بن مُنذر مربوط بوده و حضرت محمد نیز در آن شرکت داشته) آغاز شده است.

در مورد جنگهای فُجار در کتاب فروغ ابدیت - تألیف جعفر سبحانی (جلد ۱ - صفحه ۱۸۱) چنین نوشته شده است:

"... عرب جاهلی، تمام سال را با جنگ و غارت بسر میبرد، و ادامه این وضع زندگی آنان را مختل میساخت. از این جهت، فقط در ظرف سال، در چهار ماه (رجب، ذی القعدة، ذی الحجه، محرم) جنگ را تحریم میکردند، تا در این مدت بازارهای تجارتی خود را باز کنند، و به کار و کسب بپردازند.

روی این تصمیم، در طول این چهار ماه، بازارهای "عُکاظ"، "مَجَنَّة"، "ذی المجاز"، شاهد اجتماعات شگفت انگیزی بود، و دوست و دشمن، کنار یکدیگر به داد و ستد و ابراز تفاخر میپرداختند. سراینندگان بزرگ عرب، سرودههای خود را در میان آن محافل میخواندند. خطیبان معروف، سخنرانی می نمودند. یهودیان و مسیحیان و بت پرستان، با کمال اطمینان از گزند دشمن، عقاند خود را به جهان عرب عرضه می داشتند.

ولی در طول تاریخ عرب، چهار بار این سد شکسته شد و بعضی از قبائل عرب، به جان یکدیگر افتادند، و چون این جنگها در ماههای حرام اتفاق افتاد، نام آنها را "جنگ فجار" نهادند. اینک به طور اجمال به آنها اشاره می‌کنیم:

فجار نخست: . . . فجار دوم: . . . فجار سوم: . . .

فجار چهارم: همان جنگی است که پیامبر در آن شخصا شرکت نمود. سن او را در موقع بروز جنگ، به طور مختلف نقل کرده‌اند، عده‌ای می‌گویند: پانزده یا چهارده سال داشت، برخی نوشته‌اند که: بیست‌سال داشت، ولی چون این جنگ چهار سال طول کشید از این جهت ممکن است تقریباً تمام نقلها صحیح باشد.

ریشه نزاع را چنین می‌نویسند که: نعمان بن مُنذر، هر سال کاروانی ترتیب می‌داد، و مال-التجاره‌ای به عکاظ می‌فرستاد، تا در مقابل آن پوست و ریسمان و پارچه‌های زربفت برای او بخرند و بیاورند. مردی از قبیله "هوازن"، به نام "عروة الرجال"، حفاظت و حمایت کاروان را به عهده گرفت، ولی "براض بن قیس کنانی"، از پیش افتادن مرد هوازنی سخت عصبانی شد، پیش "نعمان بن مُنذر" رفت و اعتراض نمود. ولی اعتراض او ثمر نبخشید، آتش خشم و حسد در درون او شعله می‌کشید. پیوسته مترصد بود که در اثناء راه "عروة الرجال" را از پای در آورد و سرانجام در سرزمین "بنی مره" او را کشت، و دست‌خود را با خون مرد "هوازنی" آلوده ساخت.

آن روزها قبایل "قریش" و "کنانه" با هم متحد بودند، و این جریان موقعی اتفاق افتاد که قبائل عرب در بازار عکاظ سرگرم داد و ستد بودند. مردی قبیله "قریش" را از جریان آگاه ساخت، از این جهت قبیله "قریش" و "کنانه" پیش از آنکه قبیله "هوازن" از جریان آگاه کردند، دست و پای خود را جمع کرده رو به حرم (چهار فرسخ از چهار طرف مکه را حرم گویند و جنگ در آن نقطه میان عرب ممنوع بود) آوردند. ولی طائفه "هوازن"، فوراً آنان را تعقیب کردند و پیش از آنکه به حرم برسند، جنگ میان دو گروه درگیر شد. سرانجام، تاریکی هوا سبب شد که دست از جنگ بردارند، و این خود فرصتی بود که "قریش" و "کنانه" راه حرم را در تاریکی پیش گیرند و از خطر دشمنان ایمن شوند. از آن روز به بعد، گاه و بیگاه "قریش" و متحدین آنها از حرم بیرون می‌آمدند و جنگ می‌کردند. در بعضی از روزها، رسول خدا همراه عموهای خود در جنگ - بطوری که قبلاً گفته شد - شرکت می‌کرد. این وضع چهار سال ادامه داشت، بالاخره جنگ با پرداختن خونبهای کشتگان "هوازن" که بیش از قریش کشته داده بودند، خاتمه پذیرفت.

آغاز افسانه زنده به گور کردن دختران

بین سالهای ۵۹۰ تا ۶۰۰ میلادی (۳۲ تا ۲۲ سال پیش از هجرت) - پس از جنگ چهارم فجار، و در فاصله این سالها، داستان اصلی مربوط به زنده به گور کردن دختران اتفاق افتاده، که در کتاب "تاریخ تمدن اسلام"، تألیف جرجی زیدان، صفحه ۹۱۹ - به شرح زیر درج شده است:

زنده به گور کردن دختران - " . . . میگویند این قبیله [بنی تمیم] بر نعمان پادشاه حیره باج و خراج (جزیه) میداد و چندی از پرداخت جزیه امتناع کرد و نعمان بر سر آنان لشکر کشید و فرزندان آنها را اسیر گرفت و این عمل بر قبیله بنی تمیم گران آمد. لذا کسانی نزد نعمان فرستاده، اموال و اولاد خود را خواستند. نعمان خواهش آنان را نپذیرفت و آنها گفتند: پس زنان ما را پس بده. نعمان گفت: دختران شما شوهر کرده اند من آنها را مخیر میکنم هر کدام خواستند پیش شوهرشان بمانند و هر کدام نخواستند شوهر خود را رها کرده پیش پدرها برگردند و همه

دخترهای بنی تمیم نزد پدرها برگشتند. فقط دختر شخصی به نام قیس بن عاصم، شوهر خود، عمرو بن مشرج را رها نکرد و قیس از رفتار دختر خشمگین شده، نذر کرد که از آن به بعد اگر دختری پیدا کرد او را بکشد . . . "

بطوری که خوانندگان گرامی ملاحظه میفرمایند آغاز داستان "زنده به گور کردن دختران"، در دوران زندگی حضرت محمد و در فاصله بیست سالگی تا سی سالگی او اتفاق افتاده است.

بعثت حضرت محمد

۶۱۰ میلادی (۱۲ سال پیش از هجرت) - در این سال حضرت محمد اعلام بعثت نموده است.

هجرت به مدینه

۶۲۲ میلادی (سال اول هجرت) - در این سال، هجرت مسلمانان، از مکه به مدینه، اتفاق افتاده است.

مسلمان شدن قیس بن عاصم و آغاز افسانه

۶۳۱ میلادی (۹ سال بعد از هجرت) - در این سال که "سال وفود" نام گرفته است، نمایندگان قبائل عرب گروه گروه به مدینه می آمده و اظهار مسلمانی میکرده اند. ظاهراً اولین آنها، قبیله بنی تمیم بوده، که قیس بن عاصم (یعنی همان کسی که برای زنده به گور کردن دختران آینده اش سوگند خورده بود) نیز در بین نمایندگان آن قبیله قرار داشته است. ما شرح آن را از کتاب تاریخ پیامبر اسلام (تألیف دکتر محمد ابراهیم آیتی - از انتشارات دانشگاه تهران - چاپ چهارم - صفحه ۶۱۲) نقل مینماییم:

" در محرم سال نهم، طایفه بنی العنبر (بنی تمیم) در میان سقیا و سرزمین بنی تمیم مسکن داشتند. و به روی مأمور جمع آوری صدقات خزاعه شمشیر کشیدند و از جمع آوری زکاتها جلوگیری کردند و فرستاده رسول خدا به مدینه گریخت. رسول خدا- صلی الله علیه و آله - عیینه بن حصن فرازی تمیمی را در محرم سال نهم، بر سر آنان فرستاد و پنجاه سوار از غیر مهاجر و انصار همراه وی ساخت. و عیینه، به نقل صاحب طبقات: یازده مرد، یازده زن، و سی کودک از آنان اسیر گرفت و به مدینه آورد.

به دستور رسول خدا- صلی الله علیه و آله - آنان را در خانه رمله دختر حارث جای دادند. تا آنکه عده ای از بزرگان بنی تمیم، از جمله: عطارد بن حاجب، و زبرقان بن بدر، و قیس بن عاصم، و اقرع بن حابس، و قیس بن حارث، و نعیم بن سعد، و عمرو بن اهثم، و رباح بن حارث بن مجاشع، در پی اسیران رسیدند و شیون اسیران آنان را بر آن داشت که با شتابزدگی بر در خانه رسول خدا ایستادند و فریاد کردند: ای محمد! پیش ما بیا.

رسول خدا از خانه بیرون آمد و بلال اذان نماز گفت. و چون نماز ظهر خوانده شد، رسول خدا در صحن مسجد نشست و عطارد بن حاجب از طرف فرستادگان بنی تمیم سخن گفت و ثابت بن قیس بن شماس به دستور رسول خدا وی را پاسخ داد و سپس رسول خدا اسیرانشان را [البته پس از مسلمان شدن آنان و دریافت فدیه در مورد تعدادی از اسیران] به آنان باز داد. [آیات زیر] در باره همینان نزول یافت:

إِنَّ الدِّينَ يُنَادُواكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

[ترجمه: به درستی، آنان که تو را از بیرون حجره ها صدا میزنند، اکثرشان عقل ندارند. سوره
الحجرات آیه ۴]

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

در همین جلسه، ضمن گفتگونی که بین فرستادگان بنی تمیم و حضرت محمد، به عمل آمده است، آنان داستان قسم خوردن قیس بن عاصم، جهت کشتن دختران آینده خود را به آگاهی آن حضرت رسانده اند. حضرت محمد، پس از این آگاهی، قیس را از آن کار زشت منع نموده و نیز آیه های ۸ و ۹ سوره التکویر در این مورد نازل شده است:

و إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (و آنگاه که از دختران زنده به گور پرسیده شود - که به کدام گناه کشته شدم؟)

(سخنی معترضه: بطوری که خوانندگان گرامی به روشنی ملاحظه میفرمایند، دو آیه بالا ارتباط منطقی با یک دیگر ندارند. زیرا هر یک از آنها را که ملاک قرار دهیم با دیگری جور نیست و به اصطلاح با آن نمیخواند.

مثلاً، آیه اول میگوید: " و آنگاه که از دختران زنده به گور پرسیده شود" در اینجا باید سنوالی از دخترانی که زنده به گور شده اند، بعمل آمده باشد. مانند اینکه: " شما به چه گناهی کشته شده اید؟" اما، میبینیم دختر زنده به گور شده (که مورد سوال قرار گرفته بود)، بجای پاسخ دادن، خودش سوال مینماید: " که به کدام گناه کشته شدم؟"

اگر هم همین سوال مندرج در آیه دوم را ملاک قرار دهیم، قاعدتاً و منطقاً میبایست در آیه اول روشن شده باشد که مخاطب این سوال کیست؟ آیا پدر دختر است؟ نه اینکه کسی از دختر زنده به گور شده بپرسد که من، یعنی سوال کننده، به چه گناهی کشته شدم!؟)

نتیجه گیری

بطوری که خوانندگان گرامی ملاحظه فرمودند:

۱- افسانه زنده به گور کردن دختران در عربستان، بر خلاف آنچه که مورخان، مبلغان، و مفسران دروغ پرداز نوشته اند، در طول چندین قرن پیش از اسلام در عربستان رواج نداشته، بلکه آغاز آن در دوران زندگی حضرت محمد و فقط چند سالی پیش از بعثت بوده است.

۲- این افسانه ارتباطی با تمام، یا اکثر قبائل عرب و یا حتی معدودی از آنها نداشته و فقط مربوط به قبیله بنی تمیم بوده است.

۳- از قبیله بنی تمیم نیز فقط یک نفر، به نام قیس بن عاصم، در زمان خشم و عصبانیت شدید، نسبت به انجام چنین اقدامی در آینده سوگند خورده بوده و به احتمال زیاد بعد از چند روز خشمش فرو نشسته است. و نیز از زمان سوگند خوردن او تا زمان ملاقاتش با حضرت محمد فرصتی نبوده است تا اینکه او ۷ یا ۹ یا ۱۲ یا ۱۳ فرزند دختر پیدا کرده و آنان را به گور کرده باشد!

۴- در سال نهم هجرت، در زمانی که همان قیس بن عاصم، همراه با تعدادی دیگر از بزرگان قبیله بنی تمیم، به خدمت حضرت محمد رسیده، هنوز سوگند مزبور به انجام نرسیده

بوده و نیز با توجه به فروکش کردن خشم و عصبانیت اولیه، احتمال انجام آن در آینده نیز وجود نداشته است.

ضمناً باید در نظر داشت که جریمهء شکستن بزرگترین سوگندها و انجام ندادن آنها، در عربستان، بطور خیلی عادی، دادن کقاره، مثلاً قربانی کردن یک گوسفند بوده است!

یک سنوال بسیار بجا

حال ممکن است که این سنوال بجا برای خوانندگان گرامی پیش بیاید که اگر مطلب به همین سادگی بوده که در بالا نوشته شده است، پس چرا در طول چهارده قرن، صدها هزار مبلغ اسلامی، دهها هزار مفسر قرآن و هزاران نفر مورخ متوجه آن نشده اند؟

پاسخ سنوال مزبور این است که به احتمال زیاد همهء آنان و یا اکثرشان از واقعیت امر آگاهی داشته اند ولی چون این افسانه، تنها موردی بوده است که میتوانسته اند از آن به عنوان یک موهبت بزرگ و ارزندهء اسلامی برای زنان نام ببرند، لذا به منظور رونق دادن به دکان خود، حاضر به ابراز حقیقت نشده اند.

به عبارت دیگر هرگاه آنهمه محدودیت را که بعد از اسلام برای زنان وضع شده است، در یک کفهء ترازو قرار دهیم، فقط افسانهء زنده به گور کردن دختران وجود دارد که میتوان آن را به عنوان یک مزیت و امتیاز بزرگ اسلامی در کفهء دیگر ترازو جای داد و إلا کفهء دیگر ترازو خالی میماند و غیر از این افسانه، مطلب قابل ذکر دیگری برای گذاشتن در آن وجود ندارد.

بطور مثال، از آخرین تفسیر قرآن به زبان فارسی، به نام " تفسیر نمونه" یاد مینماییم. این تفسیر ۲۷ جلدی، توسط آیت الله ناصر مکارم شیرازی و زیر نظر ۶ نفر دانشمند، که اسامی آنان زینت بخش اولین صفحهء در هر جلد میباشد، در قم، تهیه شده است.

هم اکنون چندین کتابخانهء بزرگ اسلامی در قم وجود دارد که در زمرهء بزرگترین و مجهزترین کتابخانه های اسلامی جهان بشمار میروند و همهء آنها برای بررسی و پژوهش در اختیار مؤلفان تفسیر نمونه قرار داشته است. با این ترتیب، آیا میتوان قبول کرد که نام "قیس بن عاصم" و شرح داستان او به نظر حضرت آیت الله عظمی ناصر مکارم شیرازی، مجتهد بزرگ عصر ما و سرمؤلف "تفسیر نمونه" و سایر مؤلفان دانشمند آن تفسیر نرسیده باشد؟

در جلد ۲۶- صفحه ۱۷۶، تفسیر آیهء « بَأیِّ ذُنْبٍ قُتِلَتْ » با این جمله شروع شده است: " «موءوده» از مادهء «وَأَد» (بر وزن وَعَد) به معنی دختری است که زنده در زیر خاک دفن شده . . ." و در صفحه بعد، زیر عنوان "زنده به گور کردن دختران" چنین ادامه داده است:

" یکی از دردناکترین و وحشیانه ترین پدیده های عصر جاهلیت عرب پدیدهء «وَأَد» است که در قرآن مجید مکرر به آن اشاره شده [!؟]. گرچه بعضی معتقدند که این جنایت در همه قبائل عرب عمومیت نداشته، و تنها در قبیلهء «کنده» (یا بعضی از قبائل دیگر) بوده است. ولی مسلماً مسئلهء نادری نیز محسوب نمیشده، و گرنه قرآن با این تأکید و بطور مکرر [!؟]، روی آن صحبت نمیکرد. ولی به هر حال، این کار به قدری وحشتناک است که حتی موارد نادر آن قابل صحبت و بررسی است.

مفسران [کدام مفسران؟] گفته اند: در جاهلیت عرب هنگامی که وقت وضع حمل زن فرا میرسید، حفره ای در زمین حفر میکرد و بالای آن مینشست، اگر نوزاد دختر بود، آن را در میان حفره برتاب میکرد و اگر پسر بود، آن را نگاه میداشت.

لذا یکی از شعرای آنها [کدام شاعر گمنام و در کدام قبیله بی نام؟] در همین زمینه با لحن افتخار آمیزی میگوید:

سمیتها ادا ولدت تموت والقبر صهر ضامن ذمیت

نام آن نوزاد دختر را به هنگام تولد تموت (یعنی میمیرد در مقابل یحیی که مفهومش این است که زنده میماند) گذاشتم. و قبر داماد من است که او را در بر گرفته و خاموش ساخته است. (تمام یا قسمتی از شرح بالا، در تفسیر نوین، به نقل از مجمع البیان- جلد ۱۰- صفحه ۴۴۴، میباشد.) "

بطوری ملاحظه میشود، این آیت الله عظمی! و سایر مؤلفان دانشمند! "تفسیر نمونه" که ادعای آگاهی از تمام جزئیات مطالب اسلامی را مینمایند، در تفسیر آن آیه به نحوی کاملاً آگاهانه و مغرضانه از شرح داستان اصلی، یعنی جنگ نَعْمَان بن منذر با قبیله بنی تمیم و حتی ذکر نام قیس بن عاصم خودداری کرده و مطلب را به دروغ به قبیله "کنده" چسبانده اند و نیز یک افسانه باورنکردنی و خرافی را به صورت یک حقیقت به خوانندگان خالی الذهن خود قالب نموده اند، در حالی که همان کلمه «موءوده» نیز در لغت عرب به معنای " دختر یا دختران زنده به گور شده" نبوده است و این کلاه را مفسران قرآن فقط به مناسبت همان یک آیه دوخته و بر سر همان یک کلمه گذاشته اند.

اقتباس از حافظ نامه شماره ششم - نوشته: مهدی شمشیری

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>